

بررسی مضامین اخلاقی در اشعار نیما

صدیقه کافتاری

دکتر سید کاظم موسوی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد

sedighehkaftari@yahoo.com

mousavikazem@yahoo.com

بررسی مضامین اخلاقی در اشعار نیما

صدیقه کافتری

دکتر سید کاظم موسوی

چکیده

یکی از انواع ادبی، ادبیات تعلیمی است که می‌توان رد پای آن را در انواع دیگر ادبی مشاهده کرد. ادبیات تعلیمی در برگیرنده مضامین متنوعی است که پند و اندرز و اخلاقیات یکی از نمدهای آن است. نیما به‌عنوان شاعری متعهد که شعرش متضمن مسائل اجتماعی و سیاسی است، نسبت به مسائل تعلیمی و اخلاقی بی‌تفاوت نمی‌نشیند و در جای‌جای دیوان شعری‌اش به تعلیم مخاطب می‌پردازد. شعر نیما با در برداشتن جنبه‌های هنری و زیباشناختی از جنبه‌های تعلیمی نیز برخوردار است. در این مقاله سعی بر آن است تا بازتابی از مسائل تعلیمی در دیوان شعری نیما ارائه گردد.

کلید واژه‌ها: نیما، ادبیات تعلیمی، اخلاق، تعلیم و تربیت

*استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد

**کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در
فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی
The 4th National Conference on Innovation and
Research in Persian culture, language and literature

مقدمه

تعلیم، آموختن و یاد دادن است و «اثر ادبی تعلیمی» اثری است که دانش (چه علمی و چه نظری) را برای خواننده تشریح کند یا مسائل اخلاقی، مذهبی و فلسفی را به شکل ادبی عرضه دارد. (شمسیا، ۱۳۸۱: ۲۷) و یا هدف سراینده در سرودن آنها، آموزش اخلاقی و تربیت اندیشه‌های پسندیده مذهبی و عرفانی یا علوم و فنون است. (رزمجو، ۱۳۸۲: ۹۵) ارزش و اهمیت این علم از آنجا مشخص می‌شود که «موضوع علم اخلاق نفس انسانی است، از آن جهت که از او افعال جمیل و محمود و یا قبیح تواند شد بر حسب اراده. (توسی، ۲۵۳۶: ۴۸). برای علم اخلاق، اهدافی را مطرح کرده‌اند. «هدف از هر علمی غیر از علم اخلاق دوری از خطا در مسائل و قضایای مربوط به آنست، ولی هدف از علم اخلاق ایجاد اجتماعی بر اساس سعادت و رهبری عدل و تعاون برای حفظ زندگی از فساد و ستمگریها و هر آنچه که مجتمع را به شقاوت و طغیان بر می‌انگیزد و نیز سیر دادن زندگی به کمال و فضل بیشتر می‌باشد.» (حق شناس، ۱۳۸۱: ۲۳) نیما در دیوان شعری خود به سرودن انواع شعر می‌پردازد «مرغ آمین نیما شعریست بلند و حماسی و سرشار از امید» (طاهباز، ۱۳۸۰: ۲۶۴) که در آن «سرانجام می‌گریزد شب، صبح می‌آید». افسانه نیما از نمونه اشعار غنایی اوست. «نیمای افسانه مطلقاً یک رمانتیک بود متأثر از شعر اواسط قرن نوزدهم فرانسه» (براهنی، ۱۳۷۱: ۶۶۱) «این منظومه غزل عاشقانه پرشور از نوع جدید است که با لحن و آهنگی سوررئالیستی سروده شده است و جای پای شاعران رمانتیک فرانسه بخصوص لامارتین و آلفرد دو موسه در آن نمایان بود، تحولی در طرز بیان و ادراک هنری شمرده شد.» (آرین پور، ۱۳۷۴: ۵۸۸). از نمونه‌های دیگر اشعار غنایی نیما می‌توان «ای شب» و «از قصه رنگ پریده، خون سرد» را نام برد.

تعلیم و اخلاق نیز بخشی از اشعار نیما را به خود اختصاص داده است. وی سعی کرده است تا با بیان پیام‌های اخلاقی و تعلیمی به مبارزه با ناپاکی‌ها بپردازد و بشر را از سقوط اخلاقی نجات دهد. در این پژوهش سعی بر آن است تا به بررسی نصاب و تعالیم اخلاقی و تربیتی نیما در چهار حوزه الهیات، ارزیابی دنیا، روابط انسانی و اخلاقیات پرداخته شود.

۱- الهیات (شناخت حق و معاد): آنچه مسلم است این است که ایمان و اعتقاد به خداوند اساس انجام تمام فضایل اخلاقی و دور شدن از رذائل اخلاقی و اولین راه رسیدن به رستگاری در دنیا و آخرت است. بنا به گفته غزالی، فطرت آدمی بر خداشناسی است. اما دل آدمی مانند آینه‌ای است که به واسطه حرص دنیا و شهوت و گناهکاری زنگار می‌گیرد و از نموداری پروردگار خارج می‌شود و بر خلاف فطرت عمل می‌کند. (ر.ک، غزالی، ۱۳۶۸: ۳۱). نیما در دیوان اشعار خود به مسائلی در رابطه با شناخت پروردگار و معاد می‌پردازد و با مطرح کردن اینگونه مسائل سعی در زدودن زنگار دل آدمی دارد.

۱- آگاه بودن حق از سر مخلوق؛ نیما در شعر «محبس» از زبان کرم، آنجا که از قضاوت خلق به تنگ آمده است این‌گونه با خدای خود به درد دل می‌نشیند.

ای خدا گر نه‌ای دروغ و فسون / داوری کن در این میان اکنون / سرّ مخلوق را تو خوانایی / به همه کارها توانایی / رزق دادی، گرسنگی دادی / بنگر آخر ز روی دانایی / رزق جستن اگر گنهکاری ست / کیست آن کس که از گنه عاری ست؟ (دیوان، ۱۰۶)

نیما در این شعر که شعری اجتماعی و سیاسی است از روش داستان‌سرایی سود جسته است و با به تصویر کشیدن زندگی کرم، اوضاع نابسامان عصر خود را به نمایش می‌گذارد «یکی از عوامل مهم گرایش به داستان‌گویی از درون نظم نقش عظیم شعر در حیات اجتماعی

ما به شکل فرهنگواره و قدرت اقماعی فوق‌العاده آن بود که باعث می‌شد تا شاعران و نقّاشان و اندیشمندان و آموزگاران اخلاق، موضوعات را در هیئت قصه به نظم درکشند و این قصه تا آن پایه اهلیت یافت که همچون ماهیت شعر تلقی می‌شد (فلکی، ۱۳۷۳: ۳۱)

۱- ۲- **مسبب اسباب بودن حق**؛ در شعر بلند «قلعه سقریم» در ضمن مناجات به این مسئله اشاره دارد که هر پدیده‌ای از حق پدید آمده است و تا خداوند نخواهد کاری صورت نمی‌گیرد.

بر جهان آفرین در این تشویش	داشتم بیقرار دست به پیش:
کای ز تو جمله آفریده شده	هر پدیده ز تو پدیده شده
از تو تا بر کسی نیفزاید	دیده‌اش ره به پیش ننماید
ما گنه‌کار و تو گنه بخشای	در بخشندگی به ما بگشای. (دیوان، ۳۱۳)

۱- ۳- **غیر قابل شناخت بودن حق**؛ نیما معتقد است که ذات خداوند برای بشر قابل شناختن نیست از نگاه وی خلق کورانی هستند که قادر به دیدن نور حق نخواهند بود.

نور حق پیداست، لیکن خلق کور، / کور را چه سود پیش چشم نور؟ (دیوان، ۲۹). همچنین در تمثیل «گنبد» که قصه «پیل اندر خانه تاریک» مولوی را به ذهن متبادر می‌سازد، به بیان این نکته می‌پردازد که هر یک از آدمی به گمان خود به شناخت حق نائل می‌شوند در صورتی که فقط می‌توانند به تجلیات ذات حق شناخت پیدا کنند نه ذات حق. (دیوان، ۲۴۲)

۱- ۴- **دوری گزیدن از خصم حق**؛ نیما در ادامه نصایح خود در حوزه الهیات با استفاده از استفهام به بیان این نکته می‌پردازد که تنها چاره عاشق حق، دوری گزیدن از حسود و قوم خصم حق است.

خلق خصم حق و من، خواهان حق / سخت نفرت کردم از خصمان حق / دور گردیدم از این قوم حسود، / عاشق حق را جز این چاره چه بود؟ (دیوان، ۲۹)

۱- ۵- **آن جهان باوری**؛ اعتقاد به روز رستاخیز و جهان باقی یکی از مواردی است که انسان را از انجام گناه باز می‌دارد. نیما، این شاعر بزرگ نیز در اشعار خود به وجود جهان دیگر اشاره می‌کند:

دلَم از همه درست یا نه درست	رخنه سوی جهان دیگر جست (دیوان، ۲۶)
خنده زد عقل زیرک بر این حرف	کز پی این جهان هم جهانیست
آدمی، زاده‌ی خاک ناچیز،	بسته‌ی عشق‌های نهانیست (دیوان، ۷۲)

در جایی دیگر مخاطب را به فراهم آوردن توشه آخرت فرا می‌خواند و می‌گوید حالی که به عمارت کردن این جهان می‌پردازی به فکر توشه آخرت خود نیز باش:

نوبت ما نده، نوبت شدن است	پیر را کار دست و پا زدن است
غرقه‌ای بس درون قلعه‌ی آب	که کند دست و پا ز بیم و عذاب
چه عمارت کنی که ننه‌ی باز؟	و گر این می‌کنی، بدان پرداز (دیوان، ۲۵۳)

بر اساس همین باور، یعنی اعتقاد به رستاخیز است که نیما زندگی دنیوی را جز برای آزمایش نمی‌داند: زندگانی نیست میدانی / جز برای آزمایشها که می‌باشد. (دیوان، ۶۳۵)

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در
فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی
The 4th National Conference on Innovation and
Research in Persian culture, language and literature

۱-۶- ناگشودنی بودن راز هستی؛ نیما در بیان نکات تعلیمی و اخلاقی کمتر به ارائه مستقیم پند و اندرز می‌پردازد، یکی از مواردی که نیما مستقیم پند می‌دهد این است که انسان به سر تا سر وجود واقف نیست و نمی‌تواند درک کند که نساج چه چیزی در تار و پود تعبیه کرده است.

زاینسان به زندگی به بسی فکر بارور/ کس هست کاو به فکر همه می‌برد به سر/ در کشتی‌ای بر آب، چون ناخدای آن / ما را وقوف نیست به سر تا سر وجود/ نساج تا چه تعبیه کرده به تار و پود. (دیوان، ۱۹۷)

۲- ارزیابی دنیا؛ زشتی و مذمت دنیا، موضوعی است که شاعران بسیاری به آن پرداخته‌اند و خود نیما نیز از دنیا با عناوینی چون «مهمان خانه مهمان‌کش، هوسخانه دو روی دو در» (دیوان ۳۰۹) جهان دو در (دیوان ۲۹۴) و «ویرانه» (دیوان، ۳۶) تعبیر می‌کند.

۲-۱- جورپیشه بودن دنیا؛ نیما در منظومه «مانلی» از زبان شخصیت داستان، داستانی که حالت مناظره دارد دنیا را جور پیشه‌ای معرفی می‌کند که بر حال کسی رحم نمی‌آورد.

سخنی با تو مرا مانده به دل / (گر زبان من نه بر آن بگشودم) / جورپیشه است جهان می‌گویند. / که نه‌اش رحمت می‌باشد بر حال کسی (دیوان، ۵۵۱)

۲-۲- ناپایداری دنیا؛ نیما از ناپایداری جهان می‌گوید و عمر سست عنصر، و ناامیدانه به خود می‌گوید که نسیم صبحگانی را دوامی نیست و این تأکیدی است بر ناپایداری دنیا.

هم از آن پر بود ممکن که به فکر روزگاری / کز ستیز و دستکار تندخیزان خزانی نیست دیگر گلشن بر جا / و آدمی را غم به دل افزوده سردی آورد در کار / و به خود گوید: نسیم صبحگاهان را دوامی نیست! (دیوان، ۴۶۹)

با مشاهده جامی افتاده، بر بطنی گسسته، کاروانی رفته و آتشی خاموش به فکر گذران عمر و ناپایداری دنیا می‌افتد. زان مکان بر سوی گلزاران خشک از بادهای گرم ره بردیم. / هر طرف جامی فتاده، بر بطنی بگسسته/ عاشقی بگریخته، گفتی / کاروان یا رفته مانده آتش خاموش از او. / که کنایت بود/ لحظه‌ای را پر ز ویرانی، / که ز پی دارد/ سست عنصر عمر انسانی. (دیوان، ۴۶۹)

از موارد دیگری که نیما در آن به دگرگونی احوال اشاره دارد، قطعه «خواجه احمد میمندی» است نیما از زبان خواجه احمد میمندی در جواب دژبان که پرسید چرا سعادت ز تو برگشت؟ اینگونه می‌گوید:

گفت «تقدیر خدا بود» و لیک	نشد آن خواجه در این ره بار یک
که بر این رهگذر محنت خیز	آنچه بر شد، به فرود آید نیز
نیست در عالم اجسام در نگ	خورد این آینه یک روز به سنگ (دیوان، ۲۰۵)

نیما در این شعر به بیان یکی از انواع استدلال یعنی استدلال استقرایی می‌پردازد، از مقدمات جزئی به نتیجه‌ای کلی می‌رسد. با بیان عزت و ذلت خواجه احمد حسن نتیجه می‌گیرد که «آنچه بر شد به فرود آید نیز» (ر.ک، شهرستانی، ۱۳۸۲: ۴۸۸-۴۸۷) و یادآور می‌شود که لذت و عیش زندگی، غم و اندوه به دنبال دارد و ویرانه دنیا را جای اقامت نمی‌داند.

باز گفتند بر حساب چنین	که بهم شادی و غم اند قرین
چه نشینی که شادمان باشی	وز بد هر چه در امان باشی
چند بنمود مت این سیه نشاط	که به ویرانه نیست جای بساط
گر چه در خنده آفتاب بود	گذرش نیز بر خراب بود (دیوان، ۲۹۷)

در «پی دارو چوپان» که حالت مناظره دارد از زبان زن به الیکا این چنین می‌گوید که دنیای شتابنده آسودگی کسی را ضمانت نمی‌کند و بعد هر آسایش زندگی، دشواری در پی خواهد بود.

«روز می‌گردد با روز تباه/ هر سپید آمد پیغام سیاه/ در عبث گشتن این خاک اندود/ به دل آسوده نه کس بود مدام و نه کسی خواهد بود/ دم آسودگی هیچ که را/ این شتابنده نبودست ضمان/ زندگی، آه چه سنگین باریست/ چو ببینی پس هر آسانش/ نوبت از آن دگر دشواری‌ست.» (دیوان، ۵۷۹)

نیما ضمن توصیف دنیا و پند و اندرز مخاطب به روی گرداندن از دنیا، راهکارهای مناسبی برای بهره بردن از دنیا و زندگی دنیوی ارائه می‌دهد از جمله اینهاست:

۲-۱- غنیمت شمردن دم؛ استفاده از اوقات عمر جهت کارهای پسندیده و لذت بردن از آن، بهترین کاری است که انسان می‌تواند جهت رستگاری خویش انجام دهد. نیما در جای جای دیوانش مخاطب خویش را به غنیمت شمردن فرصت فرامی‌خواند در بند زیر نیما به توبیخ و ملامت مخاطب می‌پردازد که چرا با وجود گنج، به دنبال رنج است:

آنچه بگذشت چون چشمه‌ی نوش/ بود روزی بدانگونه کامروز./ نکته اینست، دریاب فرصت، گنج در خانه، دل رنج اندوز / از چه؟- آیا چمن دلربا نیست؟ (دیوان، ۶۴)

به نظر وی باید قدر هر آنچه که موجود است دانسته شود. وی بر خلاف دیگران که معتقدند چیزهایی شایسته دلبستگی هستند که دوام داشته باشند، معتقد است باید قدر هر آنچه که موجود است دانسته شود، چه پایدار و چه ناپایدار و از هر آنچه که هست باید کمال بهره برده شود و این گونه به نقض «آنچه ناپاید دل دادن را نشاید» می‌پردازد.

تو هم این حرف ز همسایه ات آموخته‌ای/ که نمی‌آیدشان بر لب بی روی ریا/ سخن راست چنان کان باید/ و اینشان ورد زبان گشته مدام:/ «آنچه ناپاید دل دادن را نشاید»/ لیک با ماست اگر می‌پاید / یا نمی‌پاید چیزی با ما (دیوان، ۵۳۸)

حتی قدم از این فراتر می‌نهد و خود را عاشق چیزی می‌داند که رونده است با ملامت حافظ را خطاب قرار می‌دهد که اگر تا ابد هم بنالی که به چیزی عشق می‌بازی که پایدار است باور نخواهم کرد.

حافظا! این چه کید و دروغیست / کز زبان می و جام و ساقی ست؟/ نالی ار تا ابد، باورم نیست / که بر آن عشق بازی که باقی‌ست/ من بر آن عاشقم که رونده است! (دیوان، ۷۲)

۲-۲- توصیه به شادی و پرهیز از غم و اندوه؛ حزن و اندوه را نیمی از پیری دانسته‌اند که چون گذر عمر شکستگی را موجب می‌شود، پس راه دادن حزن و اندوه به خود که فرسایش فراوان را به دنبال دارد آن هم به خاطر مسائل دنیوی سزاوار انسان والا نیست. نیما در بندی با یادآوری رونده بودن دوران، مخاطب را متوجه زیبایی‌های موجود می‌کند و از او می‌خواهد گذشته تلخ را به خاطر نیاورد و حتی زبان به ملامت می‌گشاید که تا چه زمانی چشمانت اشکبار خواهد بود؟

تو هم ای بینوا!- شاد بخرام/ که ز هر سو نشاطِ بهار است/ که به هر جا زمانه به رقص است،/ تا به کی دیده‌ات اشکبار است؟/ بوسه‌ای زن که دوران رونده است/ دور گردان گذشته ز خاطر (دیوان، ۶۵)

در «از قصه رنگ پریده، خون سرد» خطاب به خود، آدمی را یادآور می‌شود که تو از شمار زندگان هستی و تنهایی و آوارگی و نالیدن نشان زندگی نیست بلکه باید آسوده خاطر و شاد بود و از لحظه لحظه عمر نهایت استفاده را برد، چرا که زندگی این جهان دوامی ندارد و در آخر ملامت‌گویان را به ملامت افرادی می‌خواند که با غم و اندوه لحظات خود را بر باد می‌دهند:

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در
فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی
The 4th National Conference on Innovation and
Research in Persian culture, language and literature

چشم بگشای و به خود باز آی، هان / که تویی نیز از شمارِ زندگان / دائماً تنهایی و آوارگی، / دائماً حیرانی و بیچارگی، / دائماً نالیدن و بگریستن / نیست ای غافل / قرار زیستن / حاصل عمر است شادی و خوشی، / نه پریشان حالی و محنت کشی. / اندکی آسوده شو، بخرام شاد / چند خواهی عمر را بر باد داد / چند! چند آخر مصیبت بُردنا / لحظه‌ای دیگر بیاید رفتنا. / با چنین اوصاف و حالی که تراست / گر ملامت‌ها کند خلقت رواست / ای ملامت‌گو، بیا وقت است وقت / که ملامت دارد این شوریده بخت / گرد آید و تماشا پیش کنید / خنده‌ها بر حال و روز او زیند. (دیوان، ۳۴)

در منظومه «مانلی» در ضمن نکاتی که در مذمت دنیا می‌آورد. با استفاده از روش ملامت از زبان پری دریائی، جهان را زیبا تصویر می‌کند، جهانی که نباید از آن چشم پوشید بلکه باید مادام متوجه زیبایی آن بود و کسی که در زندگی‌اش زیبایی را نشاناسد چیزی را زیبا نخواهد دید چرا که زیبا اندیشاند که به زیبایی خواهند رسید.

دلگشا هست جهان، چشم چرا بستن از آن؟ / آن که نشناخته در زندگی‌اش زیبایی، / نیست زیبایی در هیچ کجاش (دیوان، ۵۳۹)
پری دریایی که در این شعر نماینده وجدان بیدار و اندیشه آگاه است. تمام تلاشش را می‌کند تا زیبایی‌های زندگی را به نمایش بگذارد (ر.ک. فلکی، ۱۳۷۳: ۴۰) و این‌گونه یأس را از مانلی دور می‌سازد.

۲- ۲- ۳- **ظلم‌ستیزی**؛ یکی از مضامین مهم اخلاقی در شعر نیما چگونگی روبرو شدن با ظلم و ظالم است. وی مخاطب را به ایستادگی در برابر جور و ستم و ظلم‌ستیزی تشویق می‌کند و ظلم‌پذیری را به سرزنش می‌گیرد. در شعر «بشارت» که یک نوع شعر سیاسی - اجتماعی است. ضمن بیان فقر و بدبختی مردم، آنان را تحریک می‌کند که باید طرحی نو افکنند و یک زندگی آزاد پر از آسایش و رفاه را به دست آورند. (ر.ک. موسوی، ۱۳۸۰: ۲۲۶)

کای اسیران فقر و بدبختی / به شما رفت ای بسا بیداد / جاتان زین فسانه‌ها فرسود / داد از این شهر و این صنعت داد / چند باید نشست سست و خموش / بندگی چند با دل ناشاد؟ (دیوان، ۱۵۴-۱۵۳)
همچنین در شعر «محبس» که در آن از اوضاع نابسامان پیش از به سلطنت رسیدن رضاخان انتقاد می‌کند، وضع مردم زندانی را نشان می‌دهد که گرفتار بی‌عدالتی هستند. در این شعر شخصیت حکایت «کرم» زبان به ملامت خویش می‌گشاید:

وای بر من، چه می‌کنم اینجا
راست است استادن و اطاعت من
از چه ترسم، از چه کس، ز کجا؟ چه
گشایش در آن بود، چه رجا

پیش این مفتخوارگان ز ستم

نکنند مرد پشت خود را خم (دیوان، ۱۱۱)

۳- **روابط انسانی**؛ بخش دیگری از توصیه‌های نیما در زمینه روابط انسانی است، توصیه‌هایی در آداب دوستی، آداب سخنگویی، احترام به دیگری و ...

۳- ۱- **دوستی**؛ یکی از مباحث مهم در مسائل اجتماعی نحوه ارتباط انسانها و روابط دوستانه آنهاست، انسان موجودی اجتماعی است و از انتخاب دوست ناگزیر. در بیان ویژگیهای دوست توصیه‌هایی در قرآن و کلام پیامبران و ائمه شده است که نشان دهنده اهمیت موضوع است. نیما نیز در این زمینه توصیه‌هایی دارد.

۳- ۱- ۱- **از دوست دانستن آنچه خود داریم**؛ از مواردی که نیما در حوزه دوستی به آن اشاره می‌کند، گذشت و انفاق در راه دوستی است، و اینکه آدمی آنچه را که مال خود می‌داند، از آن دوست بداند وی در طی مناظره‌ای و از زبان شخصیت این‌گونه می‌گوید:
به ره دوست نجسته جز دوست / آنچه زان خود می‌داند، داند هم از اوست (دیوان، ۵۵۹)

۳- ۱- ۲- پرهیز از آزرده دوست؛ پرهیز از آزرده دوست توصیه دیگر نیما در این حوزه است که در طی مناظره‌ای، از زبان شخصیت منفی به توییخ و ملامت زبان می‌گشاید که نباید به حرف بیگانگان محل گذاشت و دوستان بی‌گناه را رنجاند و بخاطر تصور واهی از دوست رنجیده خاطر گشت.

از نگاه موشکاف و پر ز مهر شاعری مانده‌ی تو! / ای سریولی! چرا بیگانگان را حرف بشنیدن؟ / دوستان را بی‌گناه آزار دادن؟ / یا از آنان با خیالی بیهوده اینگونه رنجیدن؟ (دیوان، ۳۸۰)
و در جای دیگر به پایدار بودن در دوستی‌ها تأکید می‌کند:

هر سبک سایگی ز سر بگذار پای دار و ز دوست دست مدار (دیوان، ۲۷۹)

۳- ۲- آداب سخن‌گویی؛ سنجیده سخن گفتن، در نظر گرفتن شرایط سخن گفتن، در جلوگیری از فراهم آمدن موجبات پشیمانی ضروری می‌نماید. کم‌گویی و گزیده‌گویی که بارها و بارها در ادبیات ما به آن پرداخته شده است از نکات تربیتی و اخلاقی است که نیما در لا به لای اشعار خود آن را به مخاطب یادآور می‌شود.

گر چه بس حرف رفت و کوه به همه حرف، حرف از ره به (دیوان، ۲۹۴)

نیما به ارزش سخن، بخوبی آگاه است و معتقد است که تنها نشانی که از آدمی بر جای می‌ماند سخن اوست نه عمارت. او انسان را به تفکر واد می‌دارد که سخن نشانی از جان است و زمانی که تن ز جان و جان ز تن رهایی یابد، به جز سخن چه چیزی از من و تو خواهد ماند؟

گر سخن را نشان جان باشد چون نه ما را ز جان نشان باشد؟
چون ز جان تن رمید و جان از تن جز سخن چیست مانده از تو و من؟ (دیوان، ۲۵۴)

در «قلعه سقریم» پیر در مورد خود سخن می‌گوید و به تعریف از خود می‌پردازد، این تعریف از خود جهت هدایت دیگران، یکی از روشهای نیما در تعلیم و اندرز دادن به مخاطب است.

سخن اندر دهان بگردانم تا به سود کسان سخن رانم
بر سر آن نیم به زیر زگی که نهم سنگ بر سر سنگی (دیوان، ۲۶۰)

یا اینکه مخاطب را نهی می‌کند از این که از روی هوس و گمان به زشت‌گویی و پرده‌داری دیگران نپردازد.

ستر مردم مدر از روی گمان هر خدنگی نبرد ره به نشان (دیوان، ۳۰۳)

بی‌ترس سخن گفتن و جرأت داشتن در سخن‌گویی نیز در نظر نیما مهم است. به اعتقاد وی، باید حقیقت را به زبان آورد اگر چه کسی آن را نپذیرد، همان‌گونه که گفته شد ادب تعلیمی، مختص یک نوع ادبی خاص نیست، بلکه انواع ادبی را در برمی‌گیرد و حوزه بسیار وسیعی را شامل می‌شود. افسانه نیما که یک نمونه از ادب غنایی است خود در بردارنده مضامین والای تعلیمی است. عاشق به ارشاد و ترغیب افسانه می‌پردازد که:

تو مپوشان سخن‌ها که داری/ تو بگو با زبان دل خود/ هیچ کس گوی نپسندد آن را/ گوی در دل نگیرد کسش هیچ (دیوان، ۵۹)
خاموش ماندن را بهترین جواب می‌داند و می‌گوید:

گویند: که بهتر ز خموشی نه جوابی است با آن که نه با معرفتش هست میا نه (دیوان، ۷۵۱)

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در
فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی
The 4th National Conference on Innovation and
Research in Persian culture, language and literature

مجادله با نادان، خود نشان نادانی است. بهترین راه در برابر افراد نادان خاموشی است. «نیما در شعر جاهل و فلسفی به منزله فلسفی است و جاهل در مقام کسی که شعر او و راهی را که او در شعر گشوده است، بدون دلیل و منطق انکار می‌کند و هر چه هم برای آنان دلیل بیاوری بیهوده است، بر جهل خود اصرار می‌ورزند، نیما از حکایت نتیجه می‌گیرد که پاسخ کسی که با معرفت میانه ندارد خاموشی است» (پورنامداریان، ۱۳۸۱: ۴۰). با وجود ارزشی که نیما برای سخن و سخنوری قائل است، اما از دید وی، آدمیگری برتر از سخنوری است و سخنوری که شهره عالم و عالمیان است و از آدمیت خالی، ارزشی ندارد.

پیش از آن کاین سخنوری بینی
گو سخنگو شهیر عالم شد
بایدم آدمیگری بینی
چه بها خود اگر نه آدم شد؟ (دیوان، ۲۶۱)

۳-۳- احترام؛ در این حوزه نیما، احترام به حق دیگران و احترام به والدین را مطرح می‌کند، روشی که نیما در بیان این مسئله به کار می‌گیرد یکی از اسلوب‌های علمی و تربیتی قرآنی و البته سایر کتب آسمانی است. نیما در دیوان خود قصه‌ها و تمثیل‌های فراوانی را ذکر می‌کند. از بیان حکایت به عنوان وسیله‌ای برای بیان نکته‌های اخلاقی استفاده می‌کند. در توصیه به احترام به حق دیگران حکایت «بز ملا حسن» را می‌آورد و در پایان حکایت این گونه نتیجه می‌گیرد:

یا مخور حق کسی کز تو جداست / یا بخور با دگران آنچه تراست (دیوان، ۹۴)

۳-۴- تربیت؛ از دید نیما، تربیت نامستعد بی‌فایده است و اینکه گاهی شرایط سخت برای تربیت آدمی ضروری است. قرار دادن فرزند در شرایطی سخت از نکاتی است که باید مد نظر والدین باشد، چرا که فرزند اینگونه می‌آموزد که در آینده چگونه با مشکلات روبرو شود و در استقلال فردی شخص نیز موثر است. در شعر «شیر» شیر از خود می‌گوید، از اینکه مادر برای بی‌باک بار آمدنش، او را از خود دور ساخت و به دامن شرایط سخت فرستاد.

مرا مادر مهربان از خرد/ چو می‌خواست بی‌باک بار آورد/ ز خود دور ساخت/ رها کرد تا یکه تازی کنم / سرفرازم و سرفرازی کنم. / نبوده به هنگام طوفان و برف/ به سر بر مرا بند و دیوار و سقف. / بدین گونه نیز/ نبوده ست هنگام حمله‌وری / به سر بر مرا یآوری، مادری. / دلیر اندرین سان چو تنها شدم/ همه جای قهار و یکتا شدم / شدم نر شیر. (دیوان، ۸۱-۸۰)

۳-۵- یاری به خلق؛ نیما شاعری ست مردمی، بنابراین از توصیه به یاری رساندن به مردم نیز غافل نمانده است، از دیدگاه وی اگر عمر زودگذر در خیر برای دیگران سپری نشود و اگر آدمی سود هزاران تن را به زیانی چند تن ترجیح ندهد، آن عمر ارزش ندارد، او ارزش عمر را در یاری رساندن به مردم می‌بیند.

بی هیچ ریب، آنچه که ناقوس / تفسیر می‌کند: همه حرف شنیدنی است: «دوران عمر زودگذر، ارزشیش نیست، / در خیر از برای کسان / گر بارور نباشد، / سود هزار تن را / اندر زیان کار تنی چند، / خواهان اگر نباشد» (دیوان، ۵۱۹-۵۱۸)

سخن پیامبر(ص) در این زمینه، بیانگر اهمیت موضوع از دیدگاه دین اسلام است «مَنْ أَصْبَحَ وَ لَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ» «کسی که روز خود را آغاز کند و در حل مشکلات مسلمانان اقدام ننماید، مسلمان نیست». در توجه به این موضوع ضرب المثل‌های بسیاری ذکر شده است از جمله «یک دست صدا ندارد» یا «یک دست بی صداست» که در شعر «قایق» آنکه قایقش به گل نشسته برای طلب کمک از دیگران، این ضرب‌المثل را بر زبان می‌راند:

مقصود من ز حرفم معلوم بر شماست: / یکدست بی صداست / من، دست من کمک ز دست شما می‌کند طلب (دیوان، ۷۵۳)

۳-۶- **خویشکاری**؛ نیما نیز چون دیگر از مضمون ضرب‌المثل «از ماست که بر ماست» سود جسته و می‌گوید هر شخص در برابر مصیبت‌هایی که بر او وارد می‌شود، مسئول است. چرا که خود، کنندهٔ اعمال خویش است

آن که از جای شد به جای رسید / بس بدا که ز ما به ما برسد (دیوان، ۲۵۸)

۳-۷- **همنشینی**؛ همنشینی و مراوده با دیگران عامل مهمی در تعلیم و تربیت است. پرهیز از همنشین بد بخش عمده‌ای از آداب معاشرت را در بر می‌گیرد. نیما به تأثیر همنشین به‌خوبی آگاه است و می‌گوید همه چیز در مصاحبت با اهل صفا، مصفا می‌گردد و آدمی هرچه که به‌سوی انسانیت می‌رود در صحبت اهل صفا، شتاب او، در راه مردانگی و جوانمردی بیشتر می‌شود و این‌گونه مخاطب را به مصاحبت با اهل صفا تشویق می‌نماید:

زان که اندر صحبت اهل صفا هر چه صفا یابد / هر چه سوی مردمی ره جسته در ره می‌شتابد (دیوان، ۴۷۶)

به دوری از خسان و شروران پند می‌دهد، در «از قصه رنگ پریده، خون سرد» ابتدا به ملامت خود می‌پردازد و سپس تنها راه‌حل در امان بودن از شر خسان را دوری از آنها می‌شمرد:

پس چرا گردم به گرد این خسان؟ / که رسد زایشان مرا هر دم زیان؟ / / ای بسا شرّاً که باشد در بشر، / عاقل آن باشد که بگریزد ز شر، / آفت و شرّ خسان را چاره‌ساز / احتراز است، احتراز است، احتراز (دیوان، ۳۰)

۴- **تعلیم و تربیت در عرصه خصلت‌های انسانی و اخلاقی**؛ بیشتر توصیه‌های نیما در زمینهٔ اخلاقیات است، توصیه‌هایی که در کتب اخلاقی و اسلامی نیز به آن اشاره شده است. توصیه‌های نیما در مسائلی چون تلاش، صبر، نکوهش، خودبینی، همت و از جمله درون مایه‌های شعری اوست:

۴-۱- **تلاش**: طیف وسیعی از توصیه‌های نیما شامل اندیشه‌ها و دیدگاه‌های تعلیمی وی در باب کار و کوشش است. نیما رزق و روزی را مقدر می‌داند به نظر وی «می‌خورد هر کس از مقدر خویش» اما از دید وی نمی‌توان این موضوع را دستاویز ترک سعی و تلاش قرار داد، بلکه معتقد است برای رسیدن به آن باید در تلاش بود، نیما در اشعار خود غالباً گنج را به همراه رنج می‌آورد و متذکر می‌شود که نامبرده رنج گنج میسر نمی‌شود.

کس نه ره می‌برد به گنج درست / تا نبیند به راه رنج نخست (دیوان، ۲۹۸)

همچنین می‌گوید در مسیر خود نباید منتظر یاری دیگران بود، بلکه فقط باید خود را دید و تکیه بر تلاش خود کرد. تا کسی نخواهد و تلاش نکند چیزی به دست نخواهد آورد، این پیام دیگر نیماست در توصیه به کار و تلاش و همچنین می‌گوید یکجا نشستن و دست به روی دست گذاشتن راهی را بر کسی باز نمی‌کند.

یافتن، دستمزد خواستن است / کاهلی را حساب کاستن است

مانده تا کی به راه‌های دراز / ماندگی، راه بر که دارد باز؟ (دیوان، ۲۵۳)

ضمن توصیه به نیما تن به نومیدی و شکست نمی‌دهد و «با چنین دیدگاهی است که نیما بر خلاف بسیاری از شاعران دهه سی به رغم شکست سیاسی بزرگ، هرگز شکست‌گرا نمی‌شود.» (مختاری، ۱۳۸۱؛ ۲۶۲). وی از مخاطب می‌خواهد بخاطر ضرر و زیانی که در کار روی می‌دهد از ادامه کار منصرف نشود، چرا که کسی بدون زیان، سود نبرده است و در این بین بازرگان را به عنوان شاهدی می‌آورد که با تحمل زیان، به سود می‌رسد:

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در
فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی
The 4th National Conference on Innovation and
Research in Persian culture, language and literature

- بگذر از گفتگوی ره که چه بود
با زیانی چو دید بازرگان
سنجیدن کار و در نظر گرفتن توان شخص، دیگر توصیه نیماست.
نیک باید به کار سنجیدن
بی زیان کس نکرد هرگز سود
بیشتر شد بسوی سود روان (دیوان، ۲۹۸)
- نیما در حکایت «کبک» به داستان پسری می‌پردازد که کبکی گرفت اما تا پدرش برسد، کبک پرید، پدر او را مورد تمسخر قرار می‌دهد
«که این بچه گرفت کبکی اما از دم» و از این طریق به خواننده یادآور می‌شود هر کاری یک چاره دارد و برای رسیدن به مقصود باید
از راهش وارد شد:
هر کسی را راهی ست / آن که راه دگران بشناسد، / دل بی‌غل و غش آگاهی ست (دیوان، ۵۳۴)
اما آنچه مسلم است این است که فرد در مسیری که پیش رو می‌گیرد باید بدون اضطراب و تشویش خاطر حرکت نماید چرا که مشوش
بودن خاطر یکی از دلایل نرسیدن به مقصود است، نیما نیز خواننده را به آسوده دل بودن فرا می‌خواند.
تا دل آسوده کس قدم نزند
ز آنچه بیند یکی رقم نزند (دیوان، ۲۷۱)
- نیما در به نتیجه رسیدن تلاش و کوشش، آسان‌گیری را نیز موثر می‌داند:
بگذران سهل در آن دم که به ناچار تراء، کار آید دشوار، / عمر مگذار بدان، / زاره کم کن در کار. (دیوان، ۵۳۶)
اما در «دل فولادم» به خاطر آسان‌گیری به توبیخ و ملامت خود می‌پردازد و مخاطب با این تناقض گویی‌ها متوجه پرهیز از افراط و
تفریط می‌شود:
فکر می‌کردم در ره چه عبث / که از این جای بیابان هلاک / می‌تواند گذرش باشد هر راهگذار / باشد او را دل فولاد اگر / و برد سهل
نظر / در بد و خوب که هست / و بگیرد مشکلها آسان (دیوان، ۷۷۰-۷۶۹)
- وی علاوه بر اینکه سعی و استقامت را شرط انجام کار می‌داند، بصیرت را نیز ضروری می‌شمرد برای این منظور داستان انگاسی را
می‌آورد که برای نجات پسرش از چاه، طنابی بر گردن او می‌بندد تا او را از چاه بیرون بکشد و این گونه فرزندش را راهی عدم می‌کند،
با بیان این حکایت نیما می‌گوید که تلاش ناآگاهانه بی‌ثمر است.
گر چه سعی و استقامت، شرط می‌باشد به کار
بی‌بصیرت، کی توان شد جز به ندرت، کامکار؟ (دیوان، ۲۲۱)
- ۴-۲- تدبیر و عاقبت‌اندیشی؛ همیشه بهترین راهنما در تصمیمات مهم زندگی و انجام کارها تفکر و تعمق است، در صورت
بهره‌گیری از فکر و اندیشه است که آدمی می‌تواند راه حل مناسب پیدا کند و گرفتار شتابزدگی نگردد. در «قصه رنگ پریده خون سرد»
با ملامت خود به هدایت دیگران می‌پردازد و در آخر به این نتیجه می‌رسد که افسوس و ناله فایده‌ای ندارد و باید به فکر چاره‌ای بود؛
که: چرا بی تجربه، بی معرفت
من که هیچ از خوی او نشناختم
دیدم از افسوس و ناله نیست سود
بی‌تأمل، بی‌خبر، بی‌مشورت
از چه آخر جانب او تاختم؟
درد را باید یکی چاره نمود (دیوان، ۲۳)
- آنکه به سرانجام کار نمی‌اندیشد. چاره‌ای جز رضا ندارد:
مبتلا را چیست چاره جز رضا، / چون نیابد راه دفع ابتلا؟ / این سزای آن کسان خام را / که نیندیشند هیچ انجام را (دیوان، ۲۴)

تدبیر و عاقبت اندیشی موجب می‌شود تا آدمی به محض رسیدن فکری به ذهن، آن را عملی ننماید و دچار حسرت و پشیمانی نگردد. شتابزدگی انسان را از تفکر و تعمق باز می‌دارد. به عقیده نیما، شتابزدگی، جز به خرابی راه ندارد:

از دری آمدیم گر به شتاب
 بر شدیم از در دگر به خراب (دیوان، ۳۳۳)
 آن که بیجا به ره شتاب برد
 از جبین آب خود بر آب برد (دیوان، ۲۸۶)

در مقابل شتابزدگی از وقار و تأنی سخن به میان می‌آورد که نقطه مقابل عجله و شتاب به شمار می‌آید و آن «حالتی است که در دل باعث احتیاط و تأمل در امور و درنگ و تأنی در گفتار و کردار است، وقار نتیجه آرامش و سکون نفس و کردار و حرکات پیش از اقدام و بعد از اقدام به آنهاست و آن نتیجه قوت و بزرگی نفس است» (نراقی، ۱۳۶۷، ۳۴۰). نیما با افراط در درنگ کردن مخالف است و در «قلعه سقریم» از زبان پیر اینگونه می‌گوید:

نیست اندر مسیل جای درنگ
 خاک بر سر ز ماندن آید سنگ (دیوان، ۲۵۸)

۴-۳- خردگرایی؛ تدبیر که بهترین راهنماست با به کارگیری عقل و خرد حاصل می‌شود. نیما در اشعار خود در رابطه با متابعت از عقل می‌گوید کسی از دنیا، هوسخانه دو روی و دو در، جان سالم به در می‌برد که پیرو عقل و هوش باشد و بیشترین تاوان از آن کسی است که هوس را متابعت کند:

گر چه تاوان نصیب باشد بس
 وین هوسخانه‌ی دو روی و دو در
 بیشتر آن برد که شد بر هوس
 برد جان آنکه رفت هوش به سر (دیوان، ۳۰۹)

عقلی که نیما مخاطب را به پیروی از آن فرا می‌خواند، عقلی است جز عقل خودبین، و حتی دل، که انسان را از پیروی از آن بر حذر داشته‌اند، در برابر این نوع عقل برتر می‌شمارد:

دل نبردت به راه تا بینی
 عقل سوی هزار راه برد
 عقل خودبین نگر به قالب خرد
 عقل بردت که بر خطا بینی
 دل بود کاو نه جز رهی سپرد
 عقل خودبین نگر به قالب خرد
 که ترا تا کجای عالم برد (دیوان، ۳۰۶-۳۰۵)

کسی که بهره‌مند از عقل و خرد است و به راهنمایی آن طی طریق می‌کند، ساده‌بین و زودباور نیست و یا از روی ظاهر به قضاوت نمی‌نشیند. داستان روباه و خروس توصیه به عمل همراه با شناخت است. (موسوی، ۱۳۸۰، ۲۳۳)

هر که نشناخته اطمینان کرد
 جای درمان، طلب حرمان کرد (دیوان، ۱۱۷)

۴-۴- همت؛ عفت، شجاعت، حکمت و عدالت فضائل چهارگانه اخلاق را تشکیل می‌دهند که بلندهمتی از آثار شجاعت در نفس انسان است. نیما در باب بلندهمت بودن نیز به پند مخاطب می‌پردازد.

همچو دریا به خویش باش بلند/ نه چو دندان‌های قصر به بند/ چو برآیی به کار بی‌غرضی/ جوهری به طبع از عرضی گوهر خویش مان
 و روی متاب/ ورنه بر آب، نقش رفته میاب (دیوان، ۳۱۹)

از نظر وی، هنگام خالی بودن کف و سرای، تنها همت بلند است که سبب رهانیدن می‌گردد:

با کف خالی و سرای تهی
 نرهی گر به همت، از چه رهی؟ (دیوان، ۲۷۴)

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در
فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی
 The 4th National Conference on Innovation and
 Research in Persian culture, language and literature

یا اینکه به ارشاد و ترغیب مخاطب می‌پردازد و دعوت به بلند همتی می‌نماید تا دیگر مانند حیوان فقط به دنبال آب و علف نباشد، بلکه هدفی داشته باشد و سوی بالا دستی، دست بر آورد؛

ای همه مانده در آب و گل خود،/ اندکی نیز برای دل خود/ فکر با همت والایی کن/ دیده در کار چنان بالایی کن/ از چه در دائره‌ای زندانی/ وانگهت این همه سرگردانی/ همچو حیوان ز پی آب و علف/ پس چه چیز آدمیان راست هدف؟/ پای بیرون کش از این پای‌افزار/ سوی بالا دستی، دست برآر. (دیوان، ۵۵۰-۵۴۹)

۴-۵- عزت نفس؛ نیما زیر بار منت دنوان نرفتن را برای حفظ عزت نفس پیشنهاد می‌کند، در شعر «منت دنوان» پرداختن به کارهای غیر ممکن را آسان‌تر از زیر منت دنوان رفتن می‌داند:

زدن با مژه بر مویی گره‌ها/ به ناخن آهن تفته بریدن/ ز روح فاسد پیران نادان/ حجاب جهل ظلمانی دریدن / به گوش کر شده مدهوش گشته/ صدای پای موری را شنیدن!...../ مرا آسان‌تر و خوش‌تر بود زان/ که بار منت دنوان کشیدن (دیوان، ۴۶)

تکیه بر خویشتن خویش، دل به یاری دیگران نبستن و بریدن از خلق، پیام نیما در ابیات زیر است:

کم ز کس یاری است اگر آید	دل به کس دادنت نمی باید
راه سر هر که بینی از زن و مرد	کم یقین بر و زو ز راه م‌گرد
چه تمنا که تو تکان گیری	راه خود زاین و آن نشان گیری
این و آن کیستند اگر بینی	خود تویی، این و آن چه بگزینی (دیوان، ۲۹۷)
راه بر تا عنایتی بینی	جهد کن تا حمایتی بینی

۴-۶- پرهیز از تکبر؛ کبر را بزرگترین حجاب برای رسیدن به اخلاق مومنان شمرده اند «زیرا کبر و غرور و خودبینی است که آدمی را از تواضع و کظم غیظ و پندپذیری و استمرار در صدق و ترک خشم و کینه و حسد و غیبت و پست شمردن مردم و مانند آن مانع می‌شود. و هیچ خوی بد و ناپسندی نیست مگر اینکه صاحب کبر گرفتار آن است تا بدان وسیله عز و بزرگ‌بینی خود را حفظ کند و هیچ خلق نیک و پسندیده‌ای نیست مگر اینکه از آن عاجز است از بیم آنکه مبادا عز خود را از دست بدهد» (نراقی، ۱۳۶۷:۴۱۹) نیما در توصیه به پرهیز از کبر و نخوت ازدو تمثیل «گل نازدار» و «چشمه کوچک» بهره می‌گیرد.

«چشمه کوچک» چشمه‌ای کوچک که قبل از دیدن دریا احساس بزرگی می‌کرد و در غروری کاذب مست بود با رسیدن به دریا و دیدن عظمت دریا از همه شیرین‌سخنی گوش ماند. نیما خلق را نیز مانند این چشمه کوچک می‌داند که فریفته خود شده‌اند. «در این شعر، تمثیلی، عمیقاً فلسفی زهفته است از پيله ناهشی‌واری و غرور و خودپسندی گریختن و وسعت عظمت جهان پیرامون را دریافتن. این «دریافت» بی آن «گریز» هرگز امکان بروز و ظهور پیدا نمی‌کند» (شهرستانی، ۱۳۸۲: ۴۶۰)

در شعر «گل نازدار، از غرور و تکبر نابجای گلی سخن می‌گوید که فقط شیفته خود است و توجهی به مشتاقان خود نمی‌کند تا اینکه از رونق بازاریش کاسته می‌شود و دیگر کسی پیدا نمی‌شود به او توجهی کند و در پایان این‌گونه به نصیحت مخاطب می‌پردازد که:

هر که چو گل جانب دل‌ها شکست	چون که بیژ مرد به غم بر نشست
دست بزد از سر حسرت به دست	کازچه به کف داشت ز کف داده است! (دیوان، ۹۶)

۴-۷- صبر؛ شخص صبور در برابر حوادث نه تنها خود را نمی‌بازد بلکه مطابق با اقتضای زمان و مکان تصمیم می‌گیرد و چاره‌ای می‌اندیشد زیرا «شخص صبور از یک اندیشه و فکر تحلیل‌گرایانه والایی برخوردار است که قضایا را تحلیل می‌کند و با یک محاسبه

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

دقیق به این نتیجه می‌رسد که سرانجام همه چیز می‌گذرد و تنها سرافرازی و سرافکندگی و آثار خوب و بد باقی می‌ماند» (بطحائی گلپایگانی، ۱۳۷۷؛ ۷۱). نیما چون دیگران به بیان این حدیث نبوی می‌پردازد که صبر کلید گشایش است و صبر را بهترین امید می‌داند:

اندر امید به زهر چه امید	که فرج راست همچو صبر، کلید
به رضایی نه هر که آن داند	و اهر من را فرشته گرداند
به مقام صبوری و تسلیم	که کند سنگ خاره را به دو نیم (دیوان، ۲۸۱)

۴- ۸- **عبرت گرفتن**؛ عبرت گرفتن از احوال دیگران و حوادث روزگار می‌تواند بهترین معلم بشر باشد. اگر انسان از احوال دیگران و حوادث روزگار عبرت نگیرد هیچ آموزگاری نمی‌تواند آنچه را که او نیاز دارد به او بیاموزد. نیما در پایان «از قصه رنگ پریده، خون سرد» مخاطب را به پند گرفتن از حال خود فرامی‌خواند که از اعمال او پیروی نکنند:

بیم آرید و بیندیشید، هان، / ز آنچه از اندوهم آمد بر زبان / پند گیرید از من و از حال من، / پیروی خوش نیست از اعمال من (دیوان، ۴۱)
در جای دیگر گفته دیگران را که می‌گویند چون روزی بگذرد هر چیزی با آن روز می‌گذرد، به باد سرزنش می‌گیرد و آن را یاوه می‌شمارد و خود تصویر روزهای سپری شده خویشت را ترسیم می‌کند و معتقد است که آن روزها جز برای درس گرفتن نیست.
آه! می‌گویند چون بگذشت روزی / بگذرد هر چیز با آن روز / باز می‌گویند خوابی هست کار زندگانی / زان نباید یاد کردن، / خاطر خود را / بی سبب ناشاد کردن / بر خلاف یاوه‌ی مردم / پیش چشم من و لیکن / نگذرد چیزی بدون سوز / می‌کشم تصویر آن را / یاد من می‌آید / از آن روز! (دیوان، ۴۴۸)

۴- ۹- **نام نیک**؛ یکی از آرزوهای بشر رسیدن به عمر جاودان است، این آرزو هر چند آرزویی بزرگ است، اما غیرممکن نیست. بر جای نهادن نام نیک، آب حیاتی است که در طول تاریخ بشر را زنده نگه خواهد داشت. به اعتقاد نیما کسی که دل زنده می‌کند، هرگز نمی‌میرد و مرگ نخواهد توانست بر او دست یازد:

نه، او نمرده است آنکه دلی زنده می‌کند	هرگز به او نیابد بدروی مرگ دست (دیوان، ۴۵۲)
دیرزی بودن از نکونامی ست	باقی این است و آن دگر خامی ست
به نکویی چو نام گشت بلند	وز تو آوازه در جهان افکند
تا جهان هست و هست زشت و نکو	به تو دارد طبع مردم رو

(دیوان، ۲۷۳)

۴- ۱۰- **قناعت و پرهیز از طمع**؛ قناعت نیز از انواع جنس عفت است. کسی قانع است که به روزی مقدر بسنده کند و کسانی از زندگی بیشترین لذت را می‌برند که قانع باشند و مدام در پی دست یافتن به چیزهایی نباشند که از آنها دور است.

از بسی حسرت سرشت من سرشته است. ای دریغا من می‌اندیشم / کادمی سیری پذیر است از هر آن چیزی که در کف دارد آنرا / و مدام اندر تلاش دست یابیدن بدان چیزی کز او دور است (دیوان، ۳۹۹)

کسی که این‌گونه حریص باشد، هر لحظه به خرابی نزدیک‌تر می‌شود
بی پی و بُن بر شده دیوار بدجویان / روی در سوی خرابی ست / بر هر آن اندازه کاو بر حجم افزایش / و به بالاتر، ز روی حرص، بگراید، / گشته با روی خرابش بیشتر نزدیک. (دیوان، ۶۳۶)

در مورد قانع بودن این‌گونه می‌گوید:

زنده جانی که قانع آمد و شد	مرده آنی که طامع آمد و شد
رغبت آور تا به جان مانعی	اگر آن خواننده‌ای هم این خوانی (دیوان، ۲۷۳)

۴-۱۱- صدق و راستی؛ گفتن سخن راست، حتی اگر تلخ و درشت باشد لازم و ضروری است، صدق نمایانگر دو مصداق است، یکی تطبیق پندار با گفتار که سخن گوینده با باطن او یکی است که در قرآن از صفات بارز مومن و انسان سالم به شمار آمده و دیگر تطبیق گفتار با افعال است راستگویی و صدق در گفتار از موجبات ترقی انسان به شمار می‌آید و از صفاتی است که موجب می‌شود فرد نزد افراد جامعه مقبولیت حاصل نماید. (ر.ک، بطحائی، ۱۳۷۷: ۳۷-۳۶). همیشه گفته شده که بهترین سیاست، صداقت است. به نظر نیما نیز کسی که راستی پیشه سازد کار دشوار در نظرش آسان می‌گردد:

آن که نه راست سوی سامان شد
 کار دشوار او نه آسان شد (دیوان، ۲۷۹)

ره گشاد است، راستی با ید
 هیچ سودی ز کاستی ناید (دیوان، ۲۷۹)

۴-۱۲- پرهیز از افراط و تفریط؛ افراط و تفریط در هر یک از فضائل اخلاقی موجب می‌شود فضیلت به ردیلت بدل گردد، نیما از زبان شاعر سریویلی بیان می‌کند که امساک در برابر بدن از ردایلت نیست بلکه فضیلت به شمار می‌آید:

میهمان راندن بسی خوشتر که بد را میزبان گشتن / ممسکی به کز کرم با تنگ چشمان همزبان گشتن / از ره آنان به دل پروردن امید
 بهی را (دیوان، ۳۷۳)

یا در «قلعه سقریم» آنجا که پیر از مردی که موعظه اش می‌کند جدا شد، آوای دلکشی به گوشش رسید و با شوق زیاد در پی صدا رفت، نازنینی را یافت که او را به، آهستگی در کار دعوت می‌کند و با مثال آوردن ماهی که از شوق زیاد از آب به خاک می‌افتد و بر سر شوق جان می‌بازد، از او می‌خواهد که در نشان دادن شوق، افراط نکند، در ادامه از وی می‌خواهد چون رودی باشد در زمانی که لازم شتاب به کار آورد و آنجا که شتاب ضرورتی ندارد، آهستگی در کار آورد و میانه‌رو باشد.

رفتن این‌سان که تو به سر افتی
 اندکی هم پیاده مان و صبور
 گر چه از شوق مرد زیست کند
 ماهی از شوق چو جهید زیاد
 بود اگر نر می‌ای و جهد نبود
 در مثل رود باش از پی زیست

ترسم از عرش هم به در افتی
 در سپاریم تا بهم ره دور
 شوق باشد که مرد نیست کند
 دیده باشی که بس به خاک افتاد
 مگس اینسان شهید شهید نبود
 هم شتاب آورد به راه، هم ایست

(دیوان، ۲۸۴)

نتیجه گیری:

نیما به‌عنوان پدر شعر نو و شخصی راهبردی شعر معاصر، علاوه بر آفرینش و استمرار در به ثمر رساندن شعر نیمایی و شکل دادن به شعر معاصر از جنبه‌های مهم دیگر نیز می‌تواند قابل بررسی باشد. پرداختن به عنصر زمان و مسائل اجتماعی و نیز جنبه‌های تعلیم و تربیت نسل خویش متناسب با سنت دیرینه انسان ایرانی- اسلامی و پدیده‌های تمدن و تجدد از دستاوردهای شعری اوست. در این پژوهش که به مسائل تربیتی و اخلاقی از دیدگاه او پرداخته شده است جنبه‌ها و ابعاد مختلف انسان مورد نظر نشان داده شده است. انسان مورد نظر نیما، انسانی است که از عفت، صداقت، تلاش و کوشش، کمک به هم‌نوعان، خردورزی، دین‌داری، تدبیر و تدبّر در کارها، احتیاط متقابل انسانی، اعتقاد به آخرت و... برخوردار است. نکته دیگری که گواه بر اخلاق مدار بودن نیما است این است که او در دیوانش از واژه‌های زشت و رکیک یا دشنام به دور بوده است.

منابع:

قرآن کریم

- آرین‌پور، یحیی. (۱۳۷۴). از نیما تا روزگار ما، زوآر، چ اول
براهنی، رضا. (۱۳۷۱). طلا در مس، ج دوم، ناشر: نویسنده، چ اول
بطحائی گلپایگانی، هاشم. (۱۳۷۷). اخلاق تحلیلی اسلام تهران، دانشگاه تهران، چ اول
پورنامداریان، تقی. (۱۳۸۱). خانه‌ام ابری است؛ شعر نیما از سنت تا تجدد، تهران، سروش، چ دوم
توسی، خواجه نصیرالدین. (۲۵۳۶). اخلاق ناصری، تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران، خوارزمی، چ اول
حق شناس، علی. (۱۳۸۱). فضیلت و رذیلت در اخلاق اسلامی، بوشهر، موعود اسلام
رزمجو، حسین. (۱۳۸۲). انواع ادبی آثار آن در زبان فارسی، مشهد، دانشگاه فردوسی
رشیدپور، محمد. (۱۳۷۴). مبانی اخلاق اسلامی، قم، هجرت، چ اول
سادات، محمدعلی. (۱۳۸۴). اخلاق اسلامی، تهران: سمت، چ سی و سوم
ساعی، میرمحمد. (۱۳۶۷-۶۸). اخلاق و تعلیم و تربیت اسلامی، دانشگاه پیام نور، چ اول
شریعتمداری، علی. (۱۳۷۶). اصول و فلسفه تعلیم و تربیت، تهران، امیرکبیر، چ دهم
شمیسا، سیروس. (۱۳۸۱). انواع ادبی، تهران، فردوسی، چ دهم
شهرستانی، محمدعلی. (۱۳۸۲). عمارت دیگر (معنی شعر نیما) تهران، قطره
طاهباز، سیروس. (۱۳۷۶). پر درد کوهستان (زندگی و هنر نیما یوشیج) تهران، زریاب، چ دوم
_____ . (۱۳۸۰). کماندار بزرگ کوهساران؛ زندگی و شعر نیما یوشیج، تهران، ثالث، چ اول
غزالی، ابوحامد امام محمد. (۱۳۶۸). کیمیای سعادت، به کوشش حسین خدیو جم، علمی و فرهنگی، چ چهارم
فلکی، محمود. (۱۳۷۳). نگاهی به نیما، تهران، مروارید، چ اول
مختاری، محمد. (۱۳۸۱). انسان در شعر معاصر، تهران، توس، چ سوم
موسوی، سید کاظم. (۱۳۸۰). سبک شناسی شعر معاصر، دانشگاه شیراز
نراقی، احمد. (۱۳۸۴). معراج السعاده، قم، هجرت، چ یازدهم
نراقی، مولی مهدی. (۱۳۶۷). علم اخلاق اسلامی، ترجمه سید جلال‌الدین مجتبی، حکمت، چ اول
یوشیج، نیما. (۱۳۷۰). مجموعه کامل نامه‌های نیما، گردآوری و تدوین سیروس طاهباز، تهران، نگاه، چ چهارم
یوشیج، نیما. (۱۳۸۸). مجموعه کامل اشعار نیما، تدوین سیروس طاهباز، تهران، نگاه، چ نهم